



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان
www.said-afghani.org
 آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته ښه راغلاست !

الحاج عبدالحنان

تاريخ نشر : 20 جون 2015 م



همان روزی کشته شدى که تو به برادری و رفقاییت وفا نکردی

حکایتی دارم از قدیمی ها ، برای امروزی ها

در سر زمین که ظلم و استبداد و بی عدالتی فریاد میزد ، خشک سالی تمام چراگاه ها را به خاک یکسان کرده بود . چاره جز مهاجرت از وطن نبود سه گاو به باهم دوست رفیق و برادر از سه قوم بودند یکی سفید ، دیگری زرد و سومى هم سیاه بود .
 حرفشان ؛ سلام و علیک شان ، قول و قرار شان باهم یکی بود و عده سپرده بودند که تا دم مرگ از همدیگر جدا نشوند .

خلاصه پول قاچاقبر را تهیه کرده به سر زمینی رسیدند که سبز خرم هرطرف گل های زیبا مرغوب دل ارا .. اما !
 این سر زمین در ملکیت شیر بود و همواره قوانین جهت کنترول و نظم این سر زمین زیبا وضع میکرد .
 سه گاو به باهم مشوره کردند که شکر دوست و برادر همدیگرند و شیر درنده صفت هیچ کاری نمیتواند در حق شان بکند ، اجازه پناهند ه گى گرفته شامل زنده گى نورمال انجا شدند.
قصه کوتاه :

گاو ه های اشراف صفت خان صفت هر روز چاق و فربه میشدند خوا هشات شان بر آورده شده و در مناسبات و قول قرار شان شکست و سستی دیده میشد که از این منظره شیر خونخوار و قانون گذار لذت میبرد .

حتی تذکره های تا بعیت خود را تغیر داده بودند با وجودیکه گاو بودند نوشته بود شیر سر زمین ...
بااین که شب و روز شیر به فکر خوردن گاوها بود؛ ولی چون آنها سه گاو بودند، او جرات نمیکرد
به سراغشان برود و شکارشان کند. این بود که خوب فکر کرد تا راهی پیدا کند.

روزي از روزها، گاو سفید براي خوردن علف تازه، از جمع دوستان خود دور شد. شیر رو به گاو
سیاه و زرد کرد و گفت:

« این گاو که سفید رنگ است. اگر گذر یکی از مردم ده به این جا بیفتد، رنگ سفید او همه را متوجه
خود خواهد کرد و خانه امن ما به دست دشمن خواهد افتاد و یکی از ما زنده نخواهیم ماند. بهتر است
من این گاو سفید را بکشم و هر سه ما با خیالی آسوده در اینجا زندگی کنیم. »

گاو های مظلوم که داشته هایشان لذیذ تر از جوانمردی شان بود رفقات و برادری دوستی خود را
فراموش کرده بودند ، بالاخره هر دو راضی شدند و گفتند هرچه قانون حکم کند همان کنید جناب !
وقتي گاو سفید بازگشت ، شیر جستی زد و در یک لحظه او را از پای درآورد.

چند روزي گذشت. شیر منتظر فرصتي دوباره بود. تا اینکه گاو زرد را تنها دید.
به سراغ او رفت و گفت:

« من و تو همرنگیم، با هم برادریم ؛ اما این گاو سیاه در بین ما بیگانه است. اگر تو اجازه دهی، او
را میکشم و هر دو با هم تا آخر عمر، به خوبی و آرامش زندگی خواهیم کرد. »

گاو زرد ، فریب حرفهای شیر را خورد و به موی و رنگ سیاه نفرین فرستاد و پذیرفت تا گاو سیاه هم
کشته شود.

وقتي گاو سیاه بازگشت، شیر وحشی و غران، به سوي او حمله کرد و گاو بیچاره را از پای در آورد.

چند روي گذشت.

شیر گرسنه شد و با خیال آسوده به سراغ گاو زرد رفت.

گاو زرد بیچاره که اسناد شیر... بودن را هم در دست داشت ، به خاطر آرام مشغول علف خوردن
بود.

شیر دور گاو چرخي زد و گفت:

« خوب حالا نوبت تو است که کشته شوي ! »

گاو زرد با حسرت به آسمان نگاه کرد و گفت:

« همان روزي کشته شدم که تو آن گاو سفید را کشتي ! »

عبدالحنان

www.said-afghani.org - بارگشت به صفحه اصلی